



پ - دو سال در محکومیت به شلاق حدی، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده نصف دیه مجنی علیه یا کمتر از آن باشد و حبس درجه پنج. تبصره ۱- در غیر موارد فوق، مراتب محکومیت در پیشینه کیفری محکوم درج می شود، لکن در گواهی های صادره از مراجع ذی ربط منعکس نمی گردد مگر به درخواست مراجع قضایی برای تعیین یا بازنگری در مجازات. تبصره ۲- در مورد جرائم قابل گذشت در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، اجرای مجازات موقوف شود، اثر تبعی آن نیز رفع می شود. تبصره ۳- در عفو و آزادی مشروط، اثر تبعی محکومیت پس از گذشت مدت های فوق از زمان عفو یا اتمام مدت آزادی مشروط رفع می شود. محکوم در مدت زمان آزادی مشروط و در زمان اجرای حکم نیز از حقوق اجتماعی محروم می گردد.

مدت زمان مقرر در این ماده محکوم را از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی محروم می کند؛ الف - هفت سال در محکومیت به مجازات های سالب حیات و حبس ابد از تاریخ توقف اجرای حکم اصلی. ب - سه سال در محکومیت به قطع عضو، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده بیش از نصف دیه مجنی علیه باشد، نفی بلد و حبس تا درجه چهار.



تا اینجا برای کشف سرنخ ها خوب پیش رفته بودیم، اما به دلیل قوی تری نیاز داشتیم که در جریان بررسی ها به دلیل هم رسیدیم. حیدر از ازدواج اولش یک پسر داشت که چند سال قبل ۱۸ ساله شده بود. این پسر برای کفالت تک فرزندی اقدام کرده بود، اما چون در ثبت احوال نام پسر دیگر حیدر هم ثبت شده بود، او نمی توانست معاف شود. حیدر برای حل این مشکل به اداره ثبت احوال رفته و مدعی شده بود فرزند ازدواج دومش در نوزادی فوت شده و او مرگش را ثبت نکرده است.

بازپرس جنایی هم با بررسی این دلایل دستور بازداشت حیدر را صادر کرد. او در ابتدا همان حرف های قبلی را تکرار کرد و مدعی شد همسر و نوزادش خانه را ترک کرده و به محل نامعلومی رفته اند. به اینجا که رسید، دلایلی را که علیه او وجود داشت، مقابلش قرار دادم. رنگش پرید و سکوت کرد. فهمیده بود به آخر خط رسیده و راهی برای فرار از تحقیقات ندارد. او گفت: «حدود ۱۸ سال قبل با مهرانگیز آشنا و دلباخته او شدم. شرط او برای ادامه ارتباط، عقد بود که قبول کردم و مخفیانه با او زندگی می کردم تا این که همسر اولم به ماجرا پی برد و زندگی ام سیاه شد. از مهرانگیز خواستم یک مدت به روستا برویم تا شرایط عادی شود. قبول کرد و زندگی جدید ما در روستا آغاز شد. مهرانگیز پوشش خوبی نداشت و در روستا پشت سرم حرف می زدند. یک روز سر این موضوع دعوا کردیم. عصبانی بودم و شروع به کتک زدنش کردم که بی حال روی نوزادمان افتاد. وقتی به خودم آمدم مادر و نوزاد نفس نمی کشیدند. شبانه جسدش را در میان پتو پیچیدم و در محل دفن زباله ها انداختم. بعد هم ناپدید شدن آنها را گزارش کردم.»

با این که حیدر به قتل همسر و فرزندش اعتراف کرده بود، اما حس می کردم درباره انگیزه اش واقعیت را نمی گوید. چند بار دیگر بازجویی اش کردم، اما همین ادعا را داشت که پرونده را تکمیل کردم و همراه متهم به دادسرا بردم تا عدالت درباره او اجرا شود.

## ماجرای قتل مادر و فرزند بعد از گذشت سال ها، پرونده ای است که یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی آن را کشف کرده و این هفته روایتگر آن بودیم



شدم. حیدر همان زمان ناپدید شدن همسر و فرزندش را گزارش کرده است. او در شکایتش مدعی شده بود: «با همسر به خاطر نوع رفتار و پوشش اختلاف داشتم. آخرین بار هم سر این موضوع دعوا کردیم و او همراه پسرمان از خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت. فکر کردم به شهر نزد خانواده اش رفته و پیگیر ماجرا نشدم. بعد از چند روز به خانه پدرزم رفتم که متوجه شدم مهرانگیز به آنجا هم نرفته و ناپدید شده است.»

بعد از این شکایت حیدر دیگر پیگیر پرونده نشده بود که همین اولین سرنخ برای مشکوک شدن به او بود. البته به سرنخ های دیگری هم در پرونده نیاز داشتم، به همین دلیل روند تحقیقات را نامحسوس پیش بردم تا حیدر مطلع نشود. سراغ افرادی که این زوج را می شناختند، رفتم و پی بردم حیدر در حالی که زن و بچه داشته، به صورت مخفیانه با مهرانگیز ازدواج می کند. راز این ازدواج مخفی بعد از حدود یک سال فاش می شود و همسر او تصمیم به شکایت می گیرد. حیدر هم همراه مهرانگیز و نوزادشان به خانه ای روستایی آمده و در آنجا زندگی می کنند. چند ماه بعد از ناپدید شدن مهرانگیز، این مرد سراغ همسر اولش رفته و با او آشتی کرده و در این مدت در کنار او زندگی می کرده است.

چند سال پیش در اداره ویژه قتل پلیس آگاهی بودم که پسر جوانی همراه برکه شکایتی مقابلم نشست. او از پدرخوانده اش به اتهام قتل مادرش شکایت داشت. از او خواستم ماجرا را توضیح دهد که در شرح شکایتش گفت: «حدود ۱۸ سال قبل مادرم از پدرم جدا شد و بعد از مدتی به عقد مرد دیگری درآمد که حاصل این ازدواج پسری بود. مادر و پدرخوانده ام بعد از چند سال به روستا رفته و در آنجا مشغول زندگی شدند؛ تا این که مادرم و نوزادش ناپدید شدند. من آن زمان بچه بودم و نمی توانستم پرونده را پیگیری کنم. بعدها که بزرگ شدم، این موضوع را پیگیری کردم، اما هیچ ردی از آنها به دست نیآوردم. حتی مرگ مادرم جایی ثبت نشده است. در این مدت هم فعالیت اقتصادی نداشته است. مگر می شود کسی زنده باشد و کارت بانکی نداشته باشد. حالا مطمئن هستم پدرخوانده ام مرتکب قتل مادرم و فرزند نوزادش شده است. حالا تصمیم به شکایت گرفته ام و پیگیر این ماجرا خواهم بود.»

با توجه به پیگیری های پسر جوان و دستور قضایی، رسیدگی به این پرونده را بعد از ۱۸ سال از سر گرفتیم. با بررسی سوابق ماجرا متوجه

